

نشست سالانه انجمن قلم ایران (در تبعید) و نگاهی به سه اثر نواز نویسندگان

در روزهای 27 و 28 سپتامبر 2008 در شهر ماینتس نشست سالانه انجمن قلم ایران در تبعید برگزار شد. گرچه عرف براین بود که هرساله هیئت دبیران انجمن قلم ایران، قبل از نشست سالانه انجمن قلم جهانی، نشست خود را برگزار نماید و هیئت دبیران جدید را به نشست انجمن جهانی قلم معرفی کند، اما این کار به موقع انجام نشد. چرا؟ این را می‌گذاریم که مسئولین خود به آن پاسخ گویند. در حال عاقبت پس از یک سال تأخیر و یک بار هم آن را به عقب انداختن این کار انجام گرفت و انجمن، گرد هم آئی سالانه خود را برگزار کرد و هیئت دبیران جدیدی را نیز انتخاب نمود.

هدف از این نوشتار گزارش این نشست و یا درباره روند کار آن نیست، بلکه قصد آنست، اشاره ای به خلاقیت و آثار جدید برخی از نویسندگان و مطالبی که نگاشته اند و همراه خود برای معرفی به نشست آورده بودند، بشود. در اینجا چون شعار ما دفاع از آزادی بیان و قلم است و مقابله با سرکوب و خفقان، پس باید هر عضوی مجاز باشد، انتقادی کوچک هم از آن تعداد بسیار اندک از نخبگان و نویسندگان جامعه بکند که فقط خود را ادیب و شاعر و نویسنده می‌دانند و هیچ حاضر هم نیستند یک کلمه از نقص نویسندگی دیگران را تصحیح کنند. احتمالاً بنظر آنها نویسندگی مادرزادی است و باید هر کسی که دست به قلم می‌برد، آن را بلد باشد! در صورتی که به نظر من و احتمالاً نظرات بسیاری دیگر این طور نیست. متأسفانه در جامعه ما اغلب نویسندگی یک امر خودرو است. یعنی یک پزشک یا مهندس که دوره‌های تخصصی خاصی دارند، بنا به قریحه بالای خود نویسنده، شاعر یا روزنامه نگار هم می‌شوند. پس بنابراین روال چنین کارها، حرفه نیستند و هر کسی که توانائی در خود ببیند می‌تواند قلم به دست گیرد و در این راه گام بر دارد. بدین ترتیب، آنگونه که بنده خیلی وقت پیش در مصاحبه ای نیز به آن اشاره کرده ام، در همه جوامع عقب نگه‌داشته شده، هرکسی قلم بدست گیرد و مطلبی بهتر و بیشتر از یک انشاء بنویسد، نویسنده به حساب خواهد آمد. در طیف وسیع این نویسندگان و شاعران، مثلاً در کشور خود ما، شخصیت‌های نامداری، مانند احسان طبری، احمد شاملو، محمود اعتمادزاده (به آژین)، اسماعیل خوئی و دهها شاعر و نویسنده دیگر وجود داشته و دارند که لایق دریافت جایزه ادبی نوبل بوده و هستند. افراد دگری هم، در ردیف این نویسندگان قرار دارند که با گرفتن قلم به دست، بطور خودرو نویسنده شده اند. چه بسا در میان این دسته افرادی همانند من یافت شوند که ناخود آگاه فعل مناسب برای فاعل را در جمله ای بکار نگیرند، اما در هر صورت آنها نیز نویسنده اند و نوشته آنان هم خواننده دارد. ما این بحث را که جدا از موضوع است، می‌گذارم برای فرصتی دیگر.

همان طور که در پیش اشاره شد، معمولاً در نشست سالانه، نویسندگان و شاعران، آثار و خلاقیت جدید خود را نیز همراه می‌آورند که هم آنها را برای معرفی و احتمالاً فروش عرضه کنند و هم به دوستان خود هدیه دهند. اثر جدید بنده کتابی زیر عنوان "چه حقیقت تلخی" است و آن از مجموعه مقالات رمانمانندی است که به همت انتشارات "پرینت دیپو" درونکوور کانادا، نشر یافته است. من از 20 جلد آزمایشی و 45 جلد اصل کتاب که برایم ارسال شده بود، فقط یک جلد در دست دارم که برای معرفی آورده بودم. متأسفانه حتی فرصت هم نشد که آن را روی میز کتاب بگذارم. البته چون این کتاب مجموعه داستانهای رمانمانندی هستند که در قبل یکی پس از دیگری در بیشتر سایتها و روزنامه‌ها منتشر شده بودند و اکثر اعضای محترم انجمن قلم و بویژه حضاران در نشست با آن کما کان آشنا هستند، لذا دیگر نیازی به معرفی نداشت. در اینجا نکته ای باید گفته شود که امسال در سالن و بروی میز، به نسبت سالهای پیش آثار جدید کم بودند، اما بودند.

در این نشست سه اثر جدید (دفتر اشعار ادبی غیرسیاسی، کتب انعکاس وقایع کاملاً سیاسی و حقوقی در جامعه و دفتر اشعار ادبی با مفهوم سیاسی) از دوستان و هموندان نزدیک، دیده شدند

که من علاقمند بودم از جمله این سه اثر را بخرم، اما آن دوستان بزرگواری اثر با ارزش خود را به بنده هدیه فرمودند که بی حد سپاسگذارم کردند. من نیز با علاقه زیاد این آثار را خواندم و جایز دانستم در حد توانائی و فهمم از مطالب، نظر خودم را بر روی کاغذ بیاورم. امید است، گرمی کز فهمیده ام، خوانندگان آشنا به امور بر بنده منت گذارده و مرا تصحیح فرمایند.

اول از اشعار عاشقانه و ادبی آن آغاز می کنم. که تیتیر دفتر "رؤیاهای عاشقانه- عاشقانه های رؤیا" است. اگر اغراق نگفته باشم این تیتیر زیباترین بیان ادبی عاشقانه در زبان پارسی است. اشعار رؤیا مقدس همانند هنر رقص زیبایش، زیبا است. خواندن این اشعار انسان را به دوران نو جوانی و آغاز زندگی بر می گرداند. زیرا در این اشعار عشق و رؤیا نقش برجسته ای دارند و انسانها را در دریای بی کران رؤیاهای غرق می کند. در واقع زبان ادبی هم به بیان عشق و رؤیت رؤیا نیاز دارد. سیاست در اشعار رؤیا کمترین مکان را اشغال کرده است. اما شور و هیجان در وجود انسان به پا می کند. مثلا:

"من اگر شاعر بودم

امشب

شیواترین واژه های مهر را

ارزانی آمدنت می کردم

امشب

..... و مهربان ترین عاشقانه ها را

بر بلندای قامتت می نوشتم

امشب

این تشبیه یکی از شیوه های زیبای گرامیداشت مقدم یار است که شنونده یا یار احساس دوست داشتن می کند. خود را غرق در عشق و محبت می بیند. هنگامی که می شنود: "هربوسه ی تو شکفتن دوباره من است" ... "بیا دهانم را بگشای تا رها شود این پچیچه ی هزار ساله از دلم". رؤیا در قطعه به کدامین تکرار می گوید: "... هیچ رؤیایی امانم نمی دهد مگر تکرر شکرریز دهان تو. هیچ چرخشی زیبایم نمی سازد مگر تکرر <دوستت دارم> های جان تو".

عاشقانه ترین سروده، این تشبیه زیباست که رؤیا می گوید: "از خواب بیدار که می شوم

همچنان در عطر تن تو شناور

زبان بر زبان می سایم

سینه بر سینه می گشایم

تن تشنه تسلیمت می کنم

و تن، تن، تن، تن سر شار از بوی تو

رها می شوم.

گویا به دلیل ظلم و زور حاکمان قلدر و تمرکز فکری شعرا برای مبارزه علیه خفقان، لطافت و عشق در شعر نو شاعران مرد در وصف زنان رخت بر بسته است یا من، کور ذهنانه ندیده ام. بهمین دلیل من کرد را به سراغ شعرای قرون وسطا و از جمله باباطاهر عریان برای مقایسه فرستاد که شعری هم وزن این سروده رؤیا، آن هم در هجر یار بیابم که می گوید: "نسیمی کز بن آن کاکل آيو

مرا خوشتر زبوی سنبل آيو

چو شو گیرم خیالت را در آغوش

سحر از بستر بوی گل آيو

رؤیا در عطر تن یار خود را در هنگام صبحگاهی شناور می بیند و همان سحر در بستر بابا طاهر عریان و لر بوی گل به مشام می رسد. رؤیا مقدس در سمفونی تولد، دقایق انتظار کشیدن دیدار یار را به هزار سال تبدیل می کند و می گوید:

نوید آمدنت

هزار سال است تا زمین را می نوازد.

در ادامه عشق ورزی با یار رؤیائی می سراید:

سمفونی تولدت را
روشن از شب چراغ تو
با پیراهنی از حریر گل
به ساحل می آیم
نگاهت بر اندامم می سرد
شوقت
در آینه های مکرر خونم
فوران نور می شود
و تکرار حضورت در خط زمان
ابدیت را زینده ی نامش می کند".

رؤیاهای عاشقانه و عاشقانه های رؤیا منعکس کننده ظرافت و زیبایی زنانه یک هنرمند رقص است. رؤیا آن هنری را که در رقص به روی صحنه می آورد، با واژه ها در شعرش نمایان می سازد. او یک شاعره و رقص پرداز با ذوق و غیر سیاسی است. اما زمانه و سرکوب خشن زنان هم جنس او بدون شک سیاسیش خواهد کرد و آن را در خلاقیتهايش در آینده به احتمال قوی خواهیم دید.

دوم نوشته های هموند و رفیق مبارزم، بهرام رحمانی است که بویژه در اثر جدیدش "رهائی زن"، حقوق سیاسی زنان بطور کلی و درطول تاریخ را در قالب جملات شیوا و جاذب و مستند بیان نموده و این به دلایل موقعیت ناهنجار زنان درجامعه ما مطلبی کاملا سیاسی است. یعنی می توان گفت: درنقطه مقابل اشعار و نوشته های رؤیا مقدس (شاعره و هنرمند رقص)، قرار دارد. همانطور که ذکر شد، رؤیا شعر و رقص را در هم آمیخته و عاشقانه کرده است. اما بهرام وقایع خشن و زمخت تاریخ را با جملات شیوا و مستند، نه روایت وار، بیان و ثبت نموده است. او نخست، در آغازسخن "رهائی زن" این جملات را بقلم می کشد: "امروزه یکی از معیارهای پایه ای وجود و یا عدم وجود آزادی اجتماعی، با آزادی زنان و برابری بین زن و مرد سنجیده می شود. به بیان دیگر، اگر در جامعه ای زنان آزاد نیستند، به معنی این است که در آن جامعه، آزادی گوهری گرانبها و نایاب است." بله به قول نویسنده جملات فوق، آزادی واقعا درهر سرزمینی به گوهر نایاب تبدیل می شود، اگر ابتدائی ترین حقوق انسانی (در اینجا زنان) در آن کشور نا دیده انگارند. نویسنده گرامی چون خود یکی از اعضای ملت شریف آذربایجان ایران است، سخاوتمندانه نامی از حقوق و آزادی برای ملیتهای ایران کثیرالملله را نبرده است. شاید هم، چون کتابش در رابطه بارهائی زن درجامعه ایران است، واژه ی آزادی را فقط در رابطه با زنان بکار گرفته است. اما همه می دانیم و در جامعه ایران این یک واقعیت است، زمانی این گوهر گرانبها می تواند در دسترس همه قرار گیرد که نه فقط رهائی زن از قید و بندها، بلکه رهائی همه ملیتها امری بدیعی و طبیعی باشد. بهرام رحمانی در رهائی زن نشان می دهد: دین که بخشی از فرهنگ یک جامعه است و اغلب سوژه ادبیات و شعر در اکثر جوامع بحساب می آید، چگونه با دلار می توان آن را خرید و فروش کرد و ثابت نمود، دین بدون دلار نمی تواند پایدار بماند. به این جملات زیر توجه کنید: "... محمد یوسف قریشی، امام جماعت یکی از مساجد شهر پیشاور پاکستان برای کشتن کاریکاتوربست (نقاش کاریکاتور پیغمبر اسلام در یک روز نامه دانمارکی) مبلغ 75 میلیون روپیه معادل 30 هزاردلار کانادا - جایزه تعیین کرده است. اتحادیه جواهر سازان این شهر نیز برای کشتن طراح این کاریکاتورها یک میلیون دلار جایزه در نظر گرفته است". خوب در جوامعی که شستشوی مغزی جوانان با وعده های تو خالی بهشت و حوریانش در رأس همه امور قرار دارد و فقر و محرومیت مادی و جنسی غوغا می کند، معلوم است، اکثر جوانان نا آگاه و ساده لوح به چنین دام تنیده شده ای بسادگی گرفتار خواهند آمد. به آنها گفته می شود: "اگر کشته شوند به بهشت برین خواهند رفت که حوریان در انتظارشان ایستاده اند و والدین آنها نیز بقیه زندگی را در رفاه خواهند زیست و اگر بکشند و فرار کنند، با زحمت بسیار کمی ثروت هنگفتی نصیبشان خواهد شد! وبدین ترتیب زندگی خود و خانواده آنها تأمین می شود. این نیرنگی است که

عوام فریبان برای حفظ مذهب و آقائی خود بکار می گیرند. شگرد و ابتکار بجا و درست رحمانی ها در آنست که با انعکاس وقایع جامعه با سند و زبانی شیوا به خوانند یاد آوری می کنند که جهان را چگونه باید دید. این خود یک نوع آشتی و نزدیکی سیاست با ادبیات است. بهرام رحمانی در رهائی زن چهره های ناآگاه و خادم وقت را افشاء می کند. او با این جمله که از زبان یک زن بظاهر مسلمان بیرون آمده کتابش را تزئین می کند: "انگلیسیها و حامیان اسلام ستیز سلمان رشدی باید مطمئن باشند که کابوس این نویسنده مرتد تا لحظه مرگش پایان نخواهد یافت و بردستان هرکس که بتواند این مرتد را اعدام کند، بوسه می زنیم و مبلغ 150 هزار دلار هدیه ناقابل به مجری حکم امام خمینی برای اعدام سلمان رشدی است". خواندن این جملات از خانم فروز رجائی فر، دبیرکل "ستاد پاس داشت شهدای نهضت جهانی اسلام" مرا بیاد این جمله از عیسی مسیح، بر روی صلیب، انداخت که گویا گفته بوده: "ای پدر آسمانی، بیخس اینها را که نمی دانند چکار می کنند" (نقل به معنی). اکنون من می گویم: "ای زنان قهرمان و شکنجه دیده جمهوری اسلامی، شما با بزرگواری خود این خانم فروز رجائی فر را ببخشید، چون نمی فهمد چه می گوید. اگر این فروزخانم دبیرکل ستاد پاس داشت شهدای نهضت جهانی اسلام، می فهمید، می بایستی آن 150 هزار دلار را به خانواده های بی چیز و فقیر جامعه می داد که استخوان بندی اسلامش هستند. شاید او خوب بداند که فقط این جایزه های دلاری می تواند او را بر مسند دبیر کلی یک نهاد غیر ضروری نگهدارد. بدون آن پایه های این دین و آئین و ستاد شهدایش نیز می لرزند.

سوم دفتر شعری از سوسن احمد گلی زیر عنوان "بهای سفر". شاید بعضی ها بگویند که اشعار سوسن احمد گلی در سطح بس بالائی قرار ندارد. اما من می گویم: شاعره ای که بتواند درنگارش و اشعارش درد و رنج جامعه را با واژه های ادبی انعکاس دهد و ادبیات را در خدمت سیاست بگیرد، نه فقط یک ادیب و شاعره بسیار توانا است، بلکه به نسل جوان تر از خود نشان می دهد، در جوامع ما ادبیات باید وسیله ای باشد که با آن به مبارزه علیه دیکتاتوران بکارش گرفت، باید سیاست و ادبیات را درهم آمیخت و زندگی را برای انسانها، با دفاع از آزادی بیان و قلم شیرین تر کرد. سوسن احمد گلی در کنار دیگر شعرا و ادیبان سیاسی زندانی کشیده و شکنجه دیده، خالق کار و سبکی دیگر از ادبیات نوین است. هر جمله ای که از دهان این شعرا و ادیبان بیرون می آید، با زندگی و مبارزه مردمان جامعه ما آمیخته است و بازگو کننده آنچه هست که اتفاق افتاده و می افتد. مثلا در "قلمی برای بهار" سوسن احمد گلی، می خوانیم:

"از خاک تا به خاک می روی

تا خسته و شکسته

سبز شوی

جوانه شوی

بر سپیدای کاغذ جان

واژه واژه های پیام سرخ شوی

در این قطعه سرگذشت یک مبارز به قلم کشیده شده. مبارزی که از چشم باز کردن تا مرگش در تکاپو و نبرد برای جهانی بهتر است. اگرچه او نتیجه مبارزه اش را نمی بیند، اما تازه بعد از مرگش یادمانهای او سبز می شوند، جوانه می دهند و در جهان بظاهر آرام پیام سرخ می آورند و منقلب می کنند و چراغ راه برای ادامه مبارزه می شوند. "... اما خود، سبزه می شوی خود، نور می شوی سودای ادامه این راه دور می شوی." خود بخوانید اشعار را.

سوسن در سروده هایش فقط نکوهش نمی کند غداران را، بلکه به مبارزان امید می دهد و نوید بخش است که بی تفاوت نباشیم که همه چیز سر سبز و باغ خواهد شد. او در قطعه زیر می گوید:

"آنجا روزی باغ خواهد شد

باغی

که کودکان کودکانتان

در آن
بازی خواهند کرد
ما قول نمی دهیم
سعی خواهیم کرد"
"ما باید
آزادی را یاد بگیریم
و آزادی را یاد بدهیم
ما باید
دوستی را یاد بگیریم
و دوستی را یاد بدهیم
ما باید
تقسیم کردن را یاد بگیریم
دردهامان
نان، عشق و قدرت مان را
و

تقسیم کردن را یاد بدهیم"

سروده "تفاهم ساده" سوسن، بازگوی نفرت ازجنگ و اثرات ویرانگر بمب شیمیائی است که رابطه عاشقانه طبیعت و انسان را بهم می ریزد و زمین را به پیشواز شکوفه های هستی می فرستد. او در شعر ضرورت تغییر به روشنی می گوید که جهان باید تغییر کند: "نگاهم از این مزارع خاموش

فراتر نمی رود

و این دشت خستگی

تنها میانجی نگاه تو بامن است

دیگر امیدی به آسمان نیست

غار غار کلاغ ها

ضرورت تغییر فصل را

فریاد می کنند."

دیگر امیدی به آسمان یعنی این خدای خود ساخته نیست و انسانها باید با غرش خود و آگاهی بر خواسته های انسانی زیر و زبر کنند و بسازند جهانی نو را. سوسن عمل شنیع تجاوز را در سروده ی "یک واژه" چنین بقلم می کشد:

برای گزارش مرگ تو هیچ تصویری نیست

و برای تصویر تو

هیچ گزارشی.

یک واژه

تنها

کافی خواهد بود

تا خبر خوانده شود.

صدای هق هق گریه ات

به سطرهای سیاه ستون گزارش

راه نمی برد

و تصویر آبی جنازه ی تو

برای زخم اندام زنانه ات

در جستجوی حجابی ست

برای واژه ی <تجاوز>."

جنایتی که امروزه به نام اسلام مرتکب شده و می شوند، آرام ترین بخش از ادبیات هر زبانی را که در قالب شعر بیان می شود، به شور و هیجان آورده است. اکنون کمترین شعری را می توان سرود که از سیاست دور باشد و پتکی نباشد بر سر جباران تاریخ. سروده ماقبل آخر دفتر شعر بهای سفر، ترور نام دارد که سوسن بعنوان زن آخرین تیر ترکش خود را بر روی نا پاک جهالت رها می کند و در قالب شعر می گوید:

"ما"

ترور می شویم
و این
فرمان جاهلیت است.

بادها

بدون درنگ
از میان فاصله ها می گذرند
و دشمنی
"ما" را از درون می سایید
و می زاید
موش های موزی را
دندان تیز آنها بر خطوط رابطه است
تا مرز باور تنهائی
تا گسست دستهای خواهش عشق
از پیکر وصل.

"ما"

ترور می شویم
و این
فرمان جاهلیت است.

زمین انباشته از جسدهای بی نشان
ما

بر روی اجساد خویش می دویم
بی لحظه ای درنگ
تیری رها شده از کمان بیزاری
از مدار رابطه دور می شویم
ما

"ترور" می شویم

در واقع حکومت جهل شخصیت زنان را در جامعه ما ترور کرده است و آن را زیر پا لگد مال می کند. چه بسا این نسل از شاعران برای آخرین بار مهر نفی خود را بر جبین تاریخ جنایات در مملکت مان زده اند و آن را واضح و روشن، افشا کرده اند. امید است که دیگر جو جامعه بدین صورت باقی نماند که شعرای نسل بعد هم کفاره گناه ناکرده پردازند و افکار خود را از لطایف و زیبایی های طبیعت و روابط شیرین انسانی دور نگهدارند.

دکتر گلمراد مرادی

هایدلبرگ آلمان فدرال 4 اکتبر 2008

Dr.GolmoradMoradi@t-online.de